**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020920**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر ثبوت زکات در نقود رایجه بود. یک استدلالی برای ثبوت زکات شده بود به تعلیلات زکات استناد شده بود. یک اشکالی دوستان مطرح می‌کردند که ما هم در ضمن بحث بهش اشاره کردیم ولی به پاسخش نپرداختیم، آن این است که اشکال این بود که این استدلال مبتنی بر این است که این تعلیلات به اصطلاح اصولی از سنخ علت باشد نه از سنخ حکمت. اگر از سنخ حکمت باشد این استدلال تام نیست، بلکه از کجا شما می‌توانید اثبات کنید که اینها از سنخ علت هست، شاید از حکمت باشد. این یک مرحله.

مرحلۀ دوم این که اصلا اینها حکمت است، نه تنها ما نمی‌دانیم حکمت است یا علت است، نه اینها حکمت است و بنابراین این استدلال مشکل‌دار می‌شود. این که این تعلیلات حکمت هست با توجه به یک نکته‌ای هست که آقای حائری در ذیل روایت ابی بصیر حتی یلحقهم بالناس نکته‌ای را دارند، ما بگوییم از آن نکته استفاده می‌شود که این حکمت هست نه علت. خب حالا من عبارت آقای حائری را که در ولایة الامر فی عصر الغیبة هست را یادداشت کردم می‌خوانم و دو مرحله بحث اینجا مطرح هست، یک مرحله بحث این است که خود مطلب آقای حائری درست هست یا درست نیست؟ یک. مطلب دوم این که حالا این مطلب، آقای حائری حالا مطلبش هم درست نباشد فوقش این است که ما استظهار حکمت بودن را که آقای حائری اینجا استظهار می‌کنند حکمت است از بین برود، ولی احتمالش که هست. عمده مرحلۀ دوم بحث هست که اصلا این حکمت و علت بودن در این بحث ما دخالت دارد یا دخالت ندارد؟ آقای حائری بحثش چیز دیگری است، این مرحلۀ دوم اصلا ربطی به بحث آقای حائری ندارد، ایشان بحثش در بحث وظائف و صلاحیت‌های ولی فقیه هست و این که ولی فقیه می‌تواند برای رسیدن به اهداف تشریع شارع قوانینی وضع کند، راه حل‌هایی بیندیشد، در آن بحث‌ها است که با بحث ما ارتباطی ندارد. ولی یک مقدمه‌چینی دارد، بحث من آن مقدمه‌اش است که ما می‌خواهیم بررسی کنیم. آقای حائری به تناسب بحثی که خودشان دارند این عبارت را در کتاب ولایة الامر فی عصر الغیبة دارند. این ولایة الامر فی عصر الغیبة صفحۀ ۱۴۷ هست.

ایشان می‌گویند ان النص علی العلیة الموجب لتعدی عبارة عن التعلیل بحالة من حالات الموضوع من قبیل لا تشرب الخمر لأنّه مسکر أو لا تأکل الرمان لأنّه حامض حیث یتعدی الی کل مسکر او الی کل حامض و هذا التعدی لیس، ایشان می‌گویند دو تا مثال معروف هست که یک مثالش مثال شرعی است، یک مثالش مثال عرفی هست در باب حکمت و علت ذکر می‌کنند، می‌گویند لا تشرب الخمر لأنّه مسکر لا تأکل الرمان لانه حامض اینها ازش حرمت کل مسکر و حرمت کل حامض استفاده می‌شود، ولی ایشان می‌گویند که و هذا التعدی لیس بالبرهان العقلی القائل بان المعلول لا ینکف عن علته، ما یک برهان عقلی داریم که هر جا علت باشد معلول هم هست نمی‌شود معلول از علت منفک بشود، این برهان را اینجا پیاده نمی‌کنیم چون ما دلیل نداریم آن چیزی که بعد از لام تعلیل ذکر شده علت به معنای فلسفی‌اش باشد، و هذا التعدی لیست بالبرهان العقلی القائل بأنّ المعلول لا ینفک عن علته اذ ما یدرینا انه فی النبیذ مثلا رغم اسکاره لا توجد فائدة اقوی من ضرر الاسکار، ممکن است در نبیذ یک فایده‌ای باشد که در مقام تزاحم با ضرر اسکار تزاحم کنند مجموعه‌اش مثلا استحباب خوردن نبیذ را به دنبال بیاورد، یا لا اقل آن حرمت را بشکند اباحه نتیجه بیاورد. أو مساویة له رفعت عنه الحرمة او لا یوجد مانع آخر عن الحرمة فیه، یک مانع دیگری از حرمت. و لام التعلیل لا یدل عرفا و لا لغة علی العلیة التامة بالمعنی الفلسفی الذی هو مجموع المقتضی و الشرط و عدم المانع. تا وقتی که ما علت تامه که مجموعۀ مقتضی و شرط و عدم مانع هست را احراز نکرده باشیم نمی‌توانیم آن قاعدۀ فلسفی را پیاده کنیم و لام تعلیل هم ظهور در این معنا ندارد. و ما اکثر ادخال لام التعلیل و نحوه فی اللغة و العرف علی مجرد المقتضی فحسب. خب پس از این باب قاعدۀ فلسفی عدم انفکاک معلول از علت تامه نیست، پس از چه بابی است؟ و انما یکون التعدی فی المقام باستظهار عرفی یری ان انتزاع صفة من صفات الموضوع کالاسکار او الحموضة و تعلیل الحکم بها ظاهر فی نقل الموضوعیة للحکم من العنوان المذکور اوّلاً فی الکلام الی ذاک الوصف او الجزء الذی جرّد من ذاک العنوان و ادخلت علیه لام التعلیل. ایشان می‌فرمایند که یک استظهار عرفی داریم، اگر در جایی از یک موضوع صفتی را انتزاع بکنند، مثل اسکار، حموضت، مسکرٌ، حامضٌ. و حکم را به آن تعلیل کنند این ظاهرش این است که می‌خواهند موضوع حکم را عوض کنند، بگویند موضوع حکم مسکرٌ هست، موضوع حکم حامضٌ هست، بنابراین وقتی موضوع حکم حرمت مسکرٌ و حامضٌ بود خب کل مسکر حرام می‌شد، کل حامض حرام می‌شود. ایشان می‌فرمایند که و هذا الاستظهار لا یوجد عرفا فی غیر مورد تجرید وصف من الموضوع و تحلیل الحکم به ای انه لا یوجد فی مورد ذکر ثمرة من ثمرات الحکم بعنوان هدف الحکم. جایی که یکی از ثمراتی را به عنوان هدف حکم ذکر می‌کنند آنجا این استظهار عرفی نیست. فصحیح ان ذاک الهدف قد یوجد فی تشریع مماثل یمکن للولی ان یشرعه او للمفتی ان یفتی به. چون بحث ایشان این هست که آیا مفتی می‌تواند حکم به یک تشریع مماثل بکند؟ یا ولی فقیه می‌تواند یک تشریع مماثلی که آن هدف را تأمین می‌کند آن را اجرایی کند و عملی کند؟ می‌گوید این درست است که ممکن است این هدف در آنجا هم باشد. لکن ما یدرینا ان ذاک الهدف فی تشریع آخر لا یکون مقترنا بمانع او فاقدا للشرط، شاید اینجا مانعی در آن تشریع آخر باشد که جلوی فعلیت آن تشریع را بگیرد یا شرطی در تشریع منصوص وجود داشته باشد که با وجودی که این هدف در آن هم هست آن تشریع مماثل تحقق نداشته باشد. فمثلا، مثالی ایشان می‌زنند، لو قال صوموا تصحوا لم یدل ذلک عرفا علی وجوب کل ما هو دخیل فی صحة البدن.

آنجا در آن بحثی که آنجا ایشان دنبال می‌کند چون بصدد اثبات این مطلب هست که ولی فقیه می‌تواند برای تأمین آن اهداف منصوصه تشریعاتی داشته باشد، قواعدی داشته باشد، قوانینی وضع کند در صدد بیان آن هست ایشان می‌گوید که ماحصل پاسخشان این هست که اینجا حکمت است، بله حکمت هست ولی ما به خاطر این تعلیل حکم را فقط استفاده نمی‌کنیم، ما یک سری ادله‌ای داریم صغرایش را از اینجا می‌گیریم کبرایش را از جای دیگر می‌گیریم، ما ادله‌ای داریم که ولی فقیه حق دارد احکام شریعت را برایش قانون وضع کند، صغرایش را از اینجا می‌گیریم که احکام شریعت هست، کبرایش را از جای دیگر می‌گیریم، این محصل پاسخ مطلب ایشان هست که تا حالا، ولی من یک تکه‌ای که مربوط به آن بحث ایشان نیست و چیز کلی هست را عرض می‌کنم پاسخ کلی‌شان آنجا هست که من آن قسمت مربوط به بحث ایشان را نمی‌خوانم ولی تکۀ کلی‌اش را می‌خوانم. و الجواب اننا نختار هذه المرة ان ذکر الهدف یدل غالبا علی کونه حکمة بحسب المصطلحة الاصولی لا علی کونه علة و دلیلنا علی ذلک ما عرفته من ان استظهار العلیة بالمعنی الموجب للاطراد انما یکون فی فرض تجرید وصف من الموضوع و تعلیل الحکم به الظاهر فی نقل الموضوعیة من العنوان الاوّل الی هذا الوصف و لا یکون فی موارد جعل نتیجة من نتایج الحکم کهدف للحکم و اما ان اشکال ان الحکمة لا تطرد فجوابه مسئلۀ آنجا ان عدم اطراد الحکمة سبب لعدم امکان تعدی فقیه بما هو فقیه من مورد النص الی مورد آخر، درست است در فقیه این کرا را نمی‌توانیم بکند ولی ولی فقیه می‌تواند ولی نه به خاطر این روایت، به خاطر ادلۀ دیگر.

و اما الولی فلیس تعدیه مستند الی هذا النصف فحسب بل مستند الی مجموع هذا النص و صلاحیته الولائیه که آنجا توضیح می‌دهند در ادامه.

خب این بحثی که ایشان اینجا دارند. ایشان در واقع تفکیک قائل شده بین آن چیزی که هدف تشریع باشد یا جائی که به تعبیر ایشان وصفی از موضوع تجرید بشود و آن وصف تعلیل آورده بشود. آیا واقعا مطلب همینجور هست که ایشان مطرح می‌کنند؟ مثل صوموا تصحوا حالا هدف چی است؟ وصف چی است؟ اینها را یک قدری جدا کنیم ببینیم کجا هدف هست، کجا وصف است، اینها درست است این تعبیرات ایشان؟ حالا این صوموا تصحوا که ایشان می‌گویند ازش استفاده نمی‌شود هر جایی که دخیل در صحت بدن باشد واجب باشد، درست است قبول است، آن بحثی در این نیست، ولی حالا اگر این صوموا تصحوا به جای این تعبیر این بود، انما وجب الصوم لکون الصوم مصححا للبدن، این وصفی از صوم به نام مصحح اگر بیاوریم بگوییم بگوید وجب الصوم لکونه مصححا للبدن مفادش فرق می‌کند با صوموا تصحوا؟ چیزی ما درک نمی‌کنیم، صوموا تصحوا هم این هست که ان تصوموا یک ان تصوموا مقدر دارد، ان تصوموا تصحوا که این ان تصوموا تصحواش در مقام تعلیل برای صوموا ذکر شده. حالا به نحو فعل باشد تصحوا باشد این ازش عموم تعلیل استفاده نمی‌شود ولی به نحو مصحح اگر یک وصف به معنای ادبی مشتق ادبی ذکر بکنیم آنجا ظهور پیدا می‌کند که از این به آن موضوع را تغییر داده، آیا واقعا اینجوری است؟ اصلا بحث حکمت و علت دایر مدار این بحث‌ها نیست اصلا، بحث حکمت و علت ما در جای خودش مفصل به بحث حکمت و علت پرداختیم نه ثبوتا نه اثباتا به این بحث‌هایی که آقای حائری اینجا بحث را دنبال کردند ربطی ندارد، بحث این است که گاهی اوقات حالا اوّل یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، بحثی که آقای حائری اینجا طرح کرده در معمّمیت حکمت هست، عدم معمّمیت حکمت. معروف است بین آقایان در فرق حکمت و علت اینجوری ذکر می‌کنند، می‌گویند علت معمم است و مخصص و حکمت نه معمم است نه مخصص. حاج آقا از قول مرحوم آقای داماد نقل می‌کردند که آقای داماد قائل بودند که حکمت مخصص نیست ولی معمم هست و فارق بین حکمت و علت را در مرحلۀ معممیت نمی‌دانستند، از حیث مخصصیت می‌دانستند. آقای داماد توضیحی می‌دادند، می‌فرمودند که اگر مثلا یک قانونی وضع شده باشد برای این که خلاصه جلوی دزد گرفته بشود، به خاطر این قانون مثلا به پلیس گفته باشند که یک، این قانون ممکن است مخصص نباشد، یعنی مثلا گفته باشند از ساعت ده شب به بعد مثلا حکومت نظامی اعلام کرده باشند در یک محیطی که دزد زیاد است به خاطر جلوگیری از دزدی از ده شب به بعد گفته بودند افراد حق ندارند بیرون بیایند. ممکن است این قانون به عنوان برای جلوگیری از دزدی وضع شده باشد، بنابراین بعد از ده شب هر کسی که بیرون بیاید ولو یک کسی که قطعا دزد نیست هم شارع مقدس ممکن است این را چیز کرده باشد، گفته باشد که، یعنی قانونگذار، این بحث بحث شرعی نیست، بحث در نظام‌های قانونگذاری عرفی هم این بحث‌ها هست. گفته باشد که شما ده شب به بعد ممنوع است، این قانون به خاطر، اینجوری گفته باشد، به خاطر جلوگیری از دزدی ما ورود شما، خروج از منزل از ده شب به بعد را ممنوع اعلام می‌کنیم، اینجا خروج خانه در منزل ممنوع هست ولو برای یک مرجع تقلید، یک مجتهد که قطعا دزد نیست، این به خاطر این که شارع مقدس یعنی قانونگذار یک حکم عام اینجا جعل کرده، حکم عام جعل کرده برای این که دزدی انجام نشود. خب حالا اگر آن مجری قانون در روز دید یک نفر دارد دزدی می‌کند، راست راست از دیوار دارد می‌رود بالا دارد دزدی می‌کند، اگر نمی‌تواند به این علت تمسک کند بگوید که چون به جهت جلوگیری از دزدی آن قانون جعل شده خب باید دزد را بگیرم دیگر، می‌گویند این واضح است که می‌شود، یعنی معممیت حکمت این موارد را هم می‌گیرد ولو مخصص نباشد، قانون این بود که هیچ کس حق ندارد از ساعت ده به بعد خارج بشود به خاطر جلوگیری از دزدی، پس بنابراین مواردی که دزد هم نباشد ما می‌گوییم چون حکمت است آن موارد هم شارع این حکم را جعل کرده. آقای داماد اینجوری تعبیر کردند. حاج آقا می‌فرمودند که آن چیزی که بعد از لام علت قرار می‌گیرد چهار صورت دارد، حالا اسمش را حکمت می‌خواهید بگذارید، اسمش را علت می‌خواهید بگذارید، خیلی مهم نیست. ثبوتا به چهار شکل یک شیء ممکن است بعد از لام علت قرار بگیرد. به گونه‌ای که (هم معمم باشد، هم مخصص)، (نه معمم باشد نه مخصص)، (فقط معمم باشد، مخصص نباشد)، (فقط مخصص باشد معمم نباشد.) این چهار صورت امکان‌پذیر هست، حالا اثباتا چجوری می‌شود کشف کرد آن را بعد صحبت می‌کنیم. آن این است که این هر چهار صورتش ثبوتا امکان‌پذیر هست، اثباتا هم تابع یک نکته‌ای هست، ببینید چرا یک حکمی که شارعی که می‌خواهد جلوگیری از دزدی کند یک حکمی جعل می‌کند در مواردی که شخصی که قطعا دزد نیست هم در مضیقه قرار بگیرد و دستگیر بشود یا خروج از منزل برایش ممنوع باشد، چرا؟ به دلیل این که تشخیص افراد دزد از غیر دزد مشکل است، روی پیشانی دزد ننوشتند که من دزد هستم، به خاطر این که ممتاز نیست افراد واجد ملاک حرمت از افراد فاقد ملاک حرمت و اشتباه درش زیاد اتفاق می‌افتد. یا نه سوء استفادۀ آن مأمور اجرایی، مأمور اجرایی معصوم که نیست. یک کسی مثل افراد دیگر هست که می‌تواند سوء استفاده کند. چون سوء استفاده وجود دارد شارع مقدس گاهی اوقات حکمش را روی یک موضوعی می‌برد و حکم را مختص آن موضوع می‌کند. می‌گوید کل من خرج من بیته بعد ساعت ۱۰ فهو فی السجن. این به خاطر چی است؟ به خاطر این که دیگر آن مأمور نتواند سوء استفاده کند، آن مأمور نتواند عذر بیاورد که من نفهمیدم، یا واقعا هم نفهمد، چون هر دو صورتش هست، هم اشتباهاتی که تبعا رخ می‌دهد هم اشتباهاتی که خودش را به اشتباه وادار می‌کند، تجاهل می‌کند و امثال اینها. شارع مقدس حکم را روی یک موضوعی قرار می‌دهد که این موضوع تمام افراد آن حکم را شامل، یعنی یک مقدار بیشتر از آن افراد حکم را شامل می‌شود، خب از آن طرف ببینید بحث گرفتن دزد یک هدف شارع مقدس هست، یک هدف دیگر شارع مقدس هم این هست که افراد به مضیقه نیفتند، به دشواری نیفتند، اگر قرار باشد هر کسی که احتمال دارد که دزد باشد آن مأمور حق داشته باشد بگیرد یا افرادی که قطع پیدا کند مأمور که دزد است یا مدعی هست که من قطع دارم که دزد است آن را بگیرد سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. گاهی اوقات آن طرف قضیه‌اش هم، یعنی جنبۀ اثباتی، یک موقعی بحث این هست که شارع برای این که دزدها گرفته شوند یک قانون وضع می‌کند، خب این یک طرف قضیه است، یک طرف قضیه این هست که غیر دزدها نباید در زندان باشند، بساط زندگی از هم می‌پاشد، غیر مقصرها نباید مجازات بشوند، به خاطر همین گاهی اوقات یک قانون وضع می‌شود که این قانون دقیقا براساس یک عنوان خاص، می‌گوید هر کسی که ساعت ده شب به بعد از خانه‌اش بیرون آمد شما دستگیرش کنید، قبل از ده شب هم هر کسی بیرون آمد دستگیرش نکنید، چرا؟ چون قبل از ده شب دزد نمی‌تواند دزدی کند مثلا معمولاً، چون همۀ افراد می‌بینند و امثال اینها آن چون معمولا آن دزد، ولو آن دزد حرفه‌ای که شما می‌گفت من می‌دانستم این خیلی خیلی زرنگ بود روز در جلوی چشم همۀ مردم هم دزدی می‌کرد، برای این که این، ممکن است یک همچین ادعایی مأمور اجرا بکند ولی چون مواردش خیلی نادر هست که یک همچین اتفاقی بیفتد این ترجیح دارد به جای این که اجرای حکم را به آن مأمور اجرا بسپارد، یک عنوان دیگری را، عنوانی که تشخیصش روشن است، من خرج من بیته بعد از ساعت ۱۰ شب فهو مسجون و من خرج قبل ۱۰ شب فهو غیر مسجون، آن که بعد از ۱۰ شب خارج بشود ولو مأمور یقین داشته باشد که دزد نیست، ادعا می‌کند که دزد نیست آن را باید بگیرد، آن که قبل از ۱۰ شب از خانه‌اش خارج شده ولو یقین دارد یا ادعا می‌کند دزد است حق ندارد بگیرد، برای این که یک نظامی در اجتماع ایجاد بشود که از یک طرف دزدها دستگیر شده باشند، از یک طرف تسهیل در امور مردم ایجاد شده باشد، تضییق برای مردم ایجاد شده باشد، به خصوص این نکتۀ دوم خیلی مهم است، یک جمله‌ای را من در یکی از این خبرنگاری‌ها دیدم از قول حاج آقای عموی ما نقل می‌کردند، که جملۀ خیلی قشنگی بود، هدف قوۀ قضائیه این نیست که همۀ مجرم‌ها را دستگیر کند، هدف قوۀ قضائیه این است که غیر مجرم را دستگیر نکند، این درست هم هست، حالا آن مطلبش هم درست است که قوۀ قضائیه باید به سمتی برود که دزدها را دستگیر کند ولی به هر حال بحث دزدی و اینها به طور عام مطرح نیست. گاهی اوقات به خاطر این که غیر مقصر، مقصر تلقی نشود یک نوع سخت‌گیری‌هایی می‌شود برای این که افراد بتوانند زندگی کنند. به هر حال بحث معممیت و مخصصیت علت ناشی از این است که گاهی اوقات موضوع حکم آن موضوع ثبوتی قرار نمی‌گیرد، چه حکم اثباتی، چه حکم نفی‌ای، چون احکامی که ما داریم یک جنبۀ اثباتی دارد، یک جنبۀ نفی‌ای دارد، آن جنبۀ اثباتی‌اش و جنبۀ نفی‌ای گاهی اوقات ما اصلا شارع مقدس و قانونگذار آن موضوع را عوض می‌کند، یک موضوع دیگری را قرار می‌دهد، و این به خاطر این که سوء استفاده می‌شود یا نمی‌شود. حالا اگر هر دو جنبۀ اثباتی و نفی‌ای آن موضوع، گاهی اوقات موضوع ثبوتی کاملا روشن است، فرض کنید آب فایده دارد، مثلا شراب فایده ندارد. شارع مقدس می‌گوید با آب وضو بگیر با شراب وضو نگیر. اغتسل بالماء و لا تغتسل بالخمر، چون تشخیصش راحت است، این آب است آن شراب است دیگر. اثباتا و نفیا هر دو جهتش هست. شارع حکم را می‌برد روی غسل ماء و ممکن است تعلیلی هم بیاورد، می‌گوید که الغسل بالماء یک تعلیلی بیاورد که این تعلیل هم اختصاص به آب داشته باشد عیب ندارد. گاهی اوقات یک شیءای نه ثبوتا، نه اثباتا، نه این طرفش نه آن طرفش ممکن است عرفا یک موضوعی نباشد که تشخیصش به این سادگی‌ها باشد، مثلا ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر، این عبارت می‌گوید صلاة ما را از فحشا و منکر باز می‌دارد، ممکن است شخصی بگوید که تشخیص این که چه چیزی شیء را از فحشاء و منکر باز می‌دارد این تشخیص برای مکلف متعارف امکان‌پذیر نیست، حالا من یک نمونه عرض بکنم، نمونه روشن‌تر از تنهی عن الفحشاء و المنکر. در بعضی روایات دارند فلان کار را بکنید به بهشت می‌روید، خب من از کجا می‌توانم تشخیص بدهم که چی چی من را موصل به بهشت هست، من که نمی‌توانم تشخیص بدهم که موصل به بهشت از غیر موصل، نه افراد موصل به بهشت را می‌توانم تشخیص بدهم، نه افراد غیر موصل به بهشت را می‌توانم تشخیص بدهم. اکثر موارد مصالح و مفاسد از این سنخ‌اند، تشخیص مصالح و مفاسد را نوعا قانونگذارها به عهدۀ مکلفین نمی‌گذارند خودشان آن کجا مصلحت دارد، کجا مصلحت ندارد را تشخیص می‌دهند و براساس تشخیصشان ولو تشخیص غالبی‌شان یک عنوانی را که غالبا با موضوع ذی مصلحت تطبیق می‌کند آن را موضوع حکم قرار می‌دهند. چیزهایی که از سنخ مصالح و مفاسد هستند غالبا از این نوع هستند. گاهی اوقات جنبۀ اثباتی‌اش قابل تشخیص نیست، جنبۀ نفی‌اش قابل تشخیص هست، فرض کنید که خیلی وقت‌ها مثلا آب با شراب مثلا، این که ممکن است شراب را انسان خیال کند آب است این کمتر اتفاق می‌افتد ولی برعکسش یعنی غیر موضوع را موضوع پنداشتن ممکن است کم اتفاق بیفتد ولی موضوع را غیر موضوع پنداشتن نه کم اتفاق نیفتد، بستگی دارد که عرفا آن موضوعی که در تعلیل ذکر می‌شود با موضوعی که حکم معلل هست اینها را باید تناسبات حکم و موضوع دخالت دارد در فهم این مطلب که این تعلیلی که شارع آورده این تعلیل، این مطلبی که آقای حائری مطرح می‌کند در مورد این که در جایی علت معمم هست که شارع مقدس حکم را از آن موضوع حکم معلل تغییر داده موضوع ثبوتی را این حکم علت قرار داده درست است، بحث سر آن ضابطۀ ایشان است که جایی که یک وصفی تجرید بکند این وصف کاشف از این است که شارع مقدس حکم را تغییر داده، جایی که از باب هدف باشد این مطلب استفاده نمی‌شود. نه اینجور نیست، تناسبات حکم و موضوع آنها و این که به طور طبع آیا این چیزی هست که در نظام‌های قانونگذاری موضوع حکم قرار بگیرد یا قرار نگیرد؟ این شکلی است. عرض کردم آن چیزهایی که به عنوان مناطات حکم هست به خصوص احکام تعبدیه، در احکام تعبدیه که اصلا تشخیص مناطات به عهدۀ شارع هست اینجا حکم دائر مدار آن مناط هیچ وقت نمی‌چرخد. حکم‌هایی که مثلا ریشه‌های عقلایی دارند، آن ریشه‌های عقلایی آن دائرمدار مناط گشتن در موردش بیشتر هست. یا حکم‌هایی که ولو تعبدی هم باشد نکتۀ تعبدی بودن را شارع بیان کرده و آن نکته هم نکته‌ای هست که می‌توان به متعارف مکلفین واگذار کرد، چون تشخیص آن نکته بر مصادیق روشن هست و موارد تخطی‌اش به مقداری کم هست که امکان سوء استفادۀ زیاد خیلی کم هست، اینجور نکات باعث می‌شود که تشخیص داده بشود که یک حکم حکمت است علت است امثال اینها.

**شاگرد:** صوموا تصحوا که تشخیص سلامتی ممکن است برای انسان‌ها، تشخیص

**استاد:** نه، این سلامتی که اینجا هست این سلامتی یک سلامتی خاصی هست، شما ببینید انسان‌های عادی خیلی وقت‌ها تصورشان این هست که با خوردن سالم می‌شوند. خدا رحمت کند حالا به تناسب یاد یک قصه‌ای افتادم، یک کسی بود ما مشهد سال‌ها مستأجرش، تابستان‌ها که می‌رفتیم مستأجرش می‌شدیم، آقایی بود آقای جلالی خیلی آدم خوبی هم بود، این آقا وضع زندگی‌اش هم وضع فقیرانه‌ای بود، آستان قدس مشهد دو ساعت به اذان صبح ازش دعوت کرده بودند در حرم سخنرانی کند، خب خیلی ساعت خاصی بود دو ساعت به اذان صبح، ولی این باعث شده بود که یک درآمد ثابتی به دست بیاورد و وضعش خوب بشود. یادم هست یک موقعی می‌گفتش که خیلی خوشحال بود از این که این شرایط برایش پیش آمده و امثال اینها و می‌گفت دیگر من غذاهای چرب می‌خورم و اینها، خیلی عنوان چیز تعریف می‌کرد و اینها، وضعمان خوب شد، بعد از یکی دو سال اینقدر از این غذاهای چرب خورده بود مریض شده بود بعد گفتش که ما خیال می‌کردیم به ما می‌گویند ان شاء الله چاق شی گاهی اوقات دعا می‌کنند ان شاء الله چاق شی دارند دعا می‌کنند نمی‌دانستیم دارند نفرین می‌کنند، و خلاصه ما اینقدر، خلاصه بنده خدا بعد از آن مشکل، سکته هم کرد مرحوم شد خدا بیامرزدش و این مشکل، گاهی اوقات افراد یک سری صوموا تصحوا این هست که افراد تصور نمی‌کنند که با امساک افراد خوب بشوند، خیلی‌ها خیال می‌کنند که برای سلامتی باید حتما یک چیزی بخورند، جنبۀ اثباتی هست که دارو بخورید تا مثلا سلامت بشوید، می‌گوید نه امساک خودش یکی از عوامل سلامتی هست. این در مقام، اصلا صوموا تصحوا یک نکته‌ای هم، حالا من بحث‌های حکمت و علت یک نکات دیگری هم در موردش مطرح هست، یک نکته‌ای که آقای حائری در این بحثی که خواندم مطرح می‌کنند که آن چیزی که بعد از لام تعلیل قرار گرفته است همیشه علت تامه نیست، ممکن است چیزهای دیگر باشد این هم نکتۀ درستی است، ولی تشخیص این که کجاها علت تامه هست، کجاها علت تامه نیست، یک همچین چیزهایی، اینها خیلی وقت‌ها من قبلا آن بحثش را مطرح می‌کردیم که گاهی اوقات تعلیل به جزء اخیر علت تامه است، آن بحث‌ها تمام در این بحث‌ها دخالت دارد و نکاتی را که در آن بحث‌ها می‌آوردیم اینجا باید پیاده بشود، یعنی کلیت کبرویاتی که در کلام آقای حائری در اینجا گنجانده شده کبرویات درستی است ولی بحث‌های، آن چیزی که می‌خواهم رویش تکیه بکنم آن جنبۀ اثباتی قضیه، آن که ایشان نمی‌دانم، اصلا تجرید وصف و اینها این ضابطه به عنوان یک ضابطه ما روی این مناقشه داریم و الا ذهنیت‌های کلی که در این استدلال نهفته هست ذهنیت‌های درستی است، بنابراین عمدتا برای تشخیص که یک شیءای حکمت هست یا علت هست باید به تناسبات حکم و موضوع و اینجور نکات توجه کرد و ما دقیقا قبول هم داریم در بحث زکات حکمتی اصلا، کاملا درست است و اینجور نیست که علت باشد و امثال اینها، این تعلیلاتی که، شاهدش هم این هست که برای تأمین نیاز فقرا خب راه حل که منحصر به این راه حل‌ها نبوده، ممکن است راه حل‌های دیگری هم باشد ولی شارع این راه حل را، یک نکته‌ای در ادامۀ همین بحث آقای حائری دارند برای اثبات حکمت بودن آن مورد بحثشان که می‌گویند که برای تأمین یک هدف ممکن است راه حل‌های مختلف باشد، گاهی اوقات شارع یک راه حلش را انتخاب کرده و در آن مورد مثالی که ایشان هست، چون بحث ایشان در «كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ اْلأَغْنِياءِ مِنْكُمْ» بیشتر رویش تکیه می‌کند، می‌گوید برای این که مال متمرکز در میان ثروتمندان نباشد این لازمه‌اش این نیست که ذیل آیۀ فیء است، حتما فیء را به فقرا بدهید، ممکن است راه حل‌های دیگری برای این که مال در دست فقرا جمع نشود چیز بشود، این که خصوص فیء را به این تعلیل آورده این خودش نشانگر حکمت است و علت چون روشن هست که برای رسیدن به این هدف این تنها راه نیست، راه‌های دیگر مشابه هم وجود دارد، ولی شارع این راه را انتخاب کرده، حالا چرا؟ حتما یک امتیازی این راه‌ها بر راه‌های دیگر داشته، بنابراین علت تامه نیست، علت ناقصه است. این هم درست است ما در بحث زکات هم برای ریشه‌کن کردن فقر و برطرف شدن فقر از جامعه لازم نیست حتما زکات باشد، راه حل‌های دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد، آن هم زکات با این خصوصیات، با این، در این اشیای خاصه، با این نصاب، با این مقدار امثال اینها، اینها همه‌اش یک جنبه‌های تعبدی دارد، و راه منحصر هم نیست، راه‌های دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد ولی شارع این راه را انتخاب کرده. حالا من یک نکته‌ای را فقط اینجا اشاره بکنم، اینها همه در این مرحله بود که آیا این تعلیلات حکمت هست یا علت هست؟ ما می‌گوییم اصلا تعلیلات حکمت است، درست هم هست، ولی آیا دخالت دارد در آن استدلال؟ این را فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد